

ابعاد علمی و شخصیتی امام صادق(ع)

آیت‌الله جوادی‌آملی در مورد ابعاد شخصیتی امام صادق(ع) گفت: در مکتب امام صادق آن مستضعفی می‌تواند پیروز بشود که فقط مستضعف در زمین باشد. اگر کسی هم مستضعف در زمین بود، هم مستضعف در آسمان، او پیروز نمی‌شود! تنها کسی پیروز می‌شود که استضعافش فقط در زمین باشد. مؤمن اگر مستضعف است، استضعافش در زمین است، وگرنه در ملکوت عالم او عظیم است.

آیت‌الله جوادی‌آملی در مورد ابعاد شخصیتی امام صادق(ع) گفت: در مکتب امام صادق آن مستضعفی می‌تواند پیروز بشود که فقط مستضعف در زمین باشد. اگر کسی هم مستضعف در زمین بود، هم مستضعف در آسمان، او پیروز نمی‌شود! تنها کسی پیروز می‌شود که استضعافش فقط در زمین باشد. مؤمن اگر مستضعف است، استضعافش در زمین است، وگرنه در ملکوت عالم او عظیم است.

به گزارش خبرگزاری مهر، به مناسبت ایام شهادت ششمین اختر آسمان امامت و ولایت، شیخ الاثم، امام صادق علیه السلام، بیاناتی از حضرت آیت‌الله العظمی جوادی‌آملی با موضوع ابعاد شخصیتی آن امام همام را تقدیم علاقمندان می‌کنیم.

حضرتش که به صادق ملقب شد، انسانها را به فراگیری صدق دعوت می‌کند و چنین می‌گوید: تَعْلَمُوا الصِّدْقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ (1). قبل از سخن گفتن، ادب صداقت را بیاموزید. خواه سخن مربوط به امور نظری باشد، حق بگوئید؛ خواه مربوط به امور عملی باشد، صادق باشید. تا انسان میزان صدق نشد، به صداقت آگاه نیست. وقتی به صداقت آگاه نشد، معیار سخن در اختیار او نیست. نه می‌تواند سخن بگوید، نه می‌تواند سخن سخنوران را بسنجد. زیرا معیار سخن، صدق است و این صدق با جان انسان صادق عجین است. و تا روح صادق نبود، هرگز انسان میزان سخن نخواهد داشت.

رابطه روح و جسم

حضرت صادق(ع) فرمود: دُعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ (2). یعنی زیر بنای حیات انسان اندیشه است. امام ششم هم ستون اندیشه را عقل می‌داند، و هم ستون عمل را عقل می‌داند که عقل چیزی است؛ بِهِ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ وَ يُكْتَسَبُ الْجَنَانُ (3). و این امامان، عقل منفصل امت اسلامی اند که در زیارت جامعه به پیشگاه ایشان عرض می‌کنیم: بِكُم يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ (4). اگر عقل هر انسانی معیار عبادت اوست، امامان معصوم (ع) عقل امت اسلامی‌اند، و اگر امت اسلامی توفیق عبادت دارند، در پرتو ارتباط با امامان است.

آنگاه برای اینکه انسان هم در بُعد نظر عاقلی نیرومند و هم در بُعد عمل صاحب اراده‌ای قوی باشد، به همه ما آموخت: اَصْلُ الْمَرْءِ لُبُّهُ (5). یعنی انسان مرکب از دو حقیقت همسان به نام جسم و روح نیست. انسان یک حقیقت دارد که اصلش را روح و فرعش را بدن می‌سازد. ممکن نیست بدن همتای روح باشد تا در تصمیم‌گیری‌های انسان همانند روح نقشی داشته باشد. برای اینکه به ما بفهماند انسان مرکب از دو حقیقت نیست، چنین فرمود: اَصْلُ الْمَرْءِ لُبُّهُ وَ مَا ضَعْفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ (6). یعنی اگر روح تصمیم گرفت، بدن اظهار ضعف نمی‌کند. ممکن نیست روح دارای اراده نیرومند باشد و بدن در پیکار بماند! اگر بدن اظهار ضعف کرد، محصول ضعف اراده روح است. اینچنین نیست که بدن همتای روح در تصمیم‌گیری نقش مؤثر داشته باشد! این از غرر روایات ماست که فرمود: مَا ضَعْفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ. اگر اراده یک ملتی مستحکم شد، هرگز بدن آن ملت اظهار وهن نمی‌کند. اگر جان یک ملتی قوی شد، بدن در نمی‌ماند.

اگر در بلندای سخن امیر سخن علی بن ابیطالب (ع) می‌خوانید که: مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّ وَ لَا قُوَّةِ غِذَائِيَّ وَ لَكِنْ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّ وَ تَفْسٍ بِثَوَرٍ رَهْجًا مُضِيَّةً (7)؛ روی قدرت اراده است. اگر حضرتش فرمود: من در خیر را با نیروی بدن نکردم، با قدرت اراده این در را از جای کردم؛ یعنی اگر اراده نیرومند شد، بدن توانمند می‌شود. قدرت روح است که بدن را نیرومند می‌کند، چه اینکه ضعف روح است که در بدن پیدا می‌شود.

این بیان امام صادق (سلام الله علیه) به هر انسانی دستور تقویت اراده می‌دهد که چیزی جز خدا نیاندیشد. قدرت اراده در مسائل کمی او نیست. آنکه در مسائل مادی نیرومند است، این گرفتار ضعف اراده و قدرت بدن است. اینکه در گناه نیرومند است، چون اسیر است و انسان اسیر، ذلیل. آنکه ستم می‌کند، خواه ستم به خود، خواه ستم به غیر، او فرومایه است و انسان فرومایه از قدرت اراده محروم! فرمود: الظَّالِمُ ذَلِيلٌ. فرمود: ستمکار فرومایه است. ذلت در ظلم ظهور می‌کند و عزت در اطاعت جلوه می‌کند. آنکه نتواند غرائض را رام کند، انسان ذلیل است. آنکه نتواند هوس را مهار کند، انسانی است ذلیل. إِنَّ الذَّلِيلَ هُوَ الظَّالِمُ (8). چه اینکه ستم‌پذیر جز فرومایه احدی نخواهد بود.

مثالث استقلال امت پیامبر(ص)

دستوراتی از امام ششم رسیده است که برخی از آن دستورات را قرائت می‌کنیم تا روشن شود که حضرت در اصلاح امت اسلامی چه قدر مهربان و کوشا و دلسوز است؛ امام باقر درباره امام صادق فرمود: هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (26). بعد از امامان معصوم از تمام

مردم ... ما را خیر برسان. اینها را از نیاز به دیگران مستغنی کن! امام ششم می گوید: وصیت پدرم در من آنچنان اثر گذاشت که سوگند به خدا تا می توانم در استقلال امت ام می کوشم. وَاللَّهِ لَا ادْعُهُمْ حَتَّى يَكُونَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فِي الْمِثْلِ لَا يَسْتَلُ احَدًا. فرمود: قسم به خدا من نمی گذارم در بین امت ما کسی نیازمند به دیگری باشد؛ در مسائل علمی مستقل، در مسائل سیاسی مستقل؛ نیازی به غیر نداشته باشند. این سخن امام ششم است.

آنگاه می گوید: مردم! شما اگر بخواهید یک جامعه فاضله داشته باشید، چاره جز این نیست که این اصول را رعایت کنید؛ بخشی از این اصول مربوط به مسائل رفاهی است، بخش دیگر این اصول که زیر بناست مربوط به مسائل اعتقادی و تمدن اصیل است.

اما آنچه که مربوط به مسائل رفاهی است؛ فرمود: ثلاث لا تطيب السكنى إلا بهن؛ الهوى الطيب، و الماء العزير، و الأرض الحوارة (27). فرمود: سه امر است که زندگی مردم بدون آن سه امر گوارا نیست؛ داشتن هوای سالم، داشتن آب فراوان، داشتن زمین نرم، آماده کشت و کار. یعنی بکوشید محیط زیست تان سالم باشد. بکوشید در تولید آب، در صرف آب از آبهای فراوانی برخوردار باشید. بکوشید سرزمینی مهیا کنید که آماده کشاورزی و باغداری باشد؛ اینها مربوط به مسائل رفاهی.

اما آنچه زیر بنای تمدن یک جامعه اسلامی است که اگر یک ملتی فاقد این اصول بود، دیگر متمدن نیست از نظر امام صادق این است؛ فرمود: ثلاث لا يستغنى اهل كل بلد عنها؛ سه چیز است که هیچ گروهی از آنها بی نیاز نیست. اول: فقيه عالم ورع. دوم: امير خير مطاع. سوم: طبيب بصير ثقه. فإن عذبوا ذلك كانوا همج راع (28). فرمود: اگر یک ملتی از راهنمایی فقیه عادل محروم بود، اگر یک ملتی از داشتن یک ارتش نیرومند و فرمانروایان مهربان و خیر خواه محروم بود، اگر یک ملتی از یک سلسله طبای حاذق مورد اعتماد محروم بود، آنها از سعادت و تمدن سهمی ندارند. اول: داشتن مقام شامخ فقاہت است که احکام و حکم دین را به مردم بیاموزاند. دوم: داشتن یک فرمانروایان خیرخواه مطاع که مردم از آنها اطاعت کنند. سوم: داشتن طبای بینای بیدار دل پاک، اینها را امام ششم به ما آموخت که فراهم کنیم.

برای اینکه مردم به این اصول آشنا بشوند، فرمود: یا لیت السیاط علی رؤس اصحابی حتی یتفقوها (29). وقتی شاگردان خاص اش را می دید، می گفت: اشکوا إلى الله وحدتی و تقلقلی (30). یا لیت هذه الطائفة اذن لی فأخذ فی الطائف قصرًا، فسكنت و أسكنتکم معی (31). فرمود: من از اینکه حوزه علمیه من، من از اینکه دانشگاه الهی من بسته است، شکایت به خدا می برم! ای کاش این طائفت به من اجازه می داد، من در طائف که از آب و هوای خوبی برخوردار است حوزه علمیه می ساختم، خودم به طائف می رفتم و شما شاگردانم را به طائف دعوت می کردم، آنجا شما را به علوم و اصول اسلامی آشنا می کردم! این خواسته امام صادق است. اگر کسی امکانات دارد، جوان هست، از یک آب و هوای معتدلی برخوردار است، به خودش اجازه بیکاری و تن پروری ندهد، که اگر به خود اجازه تعطیلی داد، رابطه او با امامش مستحکم نیست!

امام فرمود: می دانید چه گروهی می توانند به امامت برسند؟ چه گروهی می توانند وارثان انبیاء باشند، چه گروهی می توانند خلف صالح پیامبران باشند؟ آنها که گرچه در زمین مستضعفانند، ولی در باطن عالم عظیم باشند. در مکتب امام صادق آن مستضعفی می تواند پیروز بشود که فقط مستضعف در زمین باشد. اگر کسی هم مستضعف در زمین بود، هم مستضعف در آسمان، او پیروز نمی شود! تنها کسی پیروز می شود که استضعافش فقط در زمین باشد. مؤمن اگر مستضعف است، استضعافش در زمین است، وگرنه در ملکوت عالم او عظیم است. حضرت فرمود: آنکه برای خدا عالم بشود، برای رضای خدا به علم عمل کند، برای رضای خدا علم را فرا راه دیگران نصب کند با قلم و بنان و بیان، او در باطن عالم عظیم است. این انسان عظیم می تواند وارث پیغمبر بشود! اینچنین نیست هر مستضعفی بتواند امام زمین بشود!

مسلمان اگر مستضعف است، فقط در منطقه زمین استضعاف به سراغ او آمده است وگرنه در آسمانها او عزیز است. در باطن عالم عزیز است، در جان جهان گرانمایه است. انسانی که در جان عالم گرانمایه است، پیروز است. و ممکن نیست یک مستضعف غیر الهی به مقصد برسد! و ممکن نیست یک مستضعف غیر دینی به مقصد برسد! اگر از گودالی در آمده است، به گودال دیگر می افتد، چه اینکه دیده اید. اما امام صادق شاگردان اش را از گودال حکومت مروانی در آورد، و اجازه نداد وارد گودال حکومت عباسیان بشوند. فرمود: نه مروانی و نه عباسی! نه بنی امیه، نه بنی عباس. آن مستضعف فی الأرض است که می تواند امام بشود. و اگر کسی مستضعف فی الأرض و فی السماء شد، روزی اگر در این گودال بود و از این گودال بیرون آمد، به گودال دیگر می افتد.

وقتی نامه منصور دوانقی به پیشگاه امام ششم رسید که لِمَ لا تخشانا کما یخشانا الناس، «چرا مانند دیگر وعاظ و سلاطین به دربار ما بار نمی یابی؟»، فرمود: نه من دنیائی دارم که برای صیانت او به سراغ تو بیایم، و نه تو آخرتی داری که در اثر اشتیاق به آن معارف اخروی با تو رفت و آمد کنم! آمدنم سودی ندارد. این بیان قاطع را امام صادق وقتی می گوید که درباره بنی مروان هم آن بیان قاطع را داشت. آنگاه از راه فریب و نیرنگ منصور دوانقی نوشت: تذهبنا لتصحنا. به سراغ ما بیایید تا ما را نصیحت

کنید، چون دیگر وعاظ. فرمود: أَمَّا مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ فَلَا يَصْحَبُكَ وَ أَمَّا مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا فَلَا يَنْصَحُكَ (37). آنکه اهل دنیا است که به میل تو سخن می‌گوید، نه اینکه تو را نصیحت کند.

نصیحت و موعظه جذبُ الخلقِ إلى الحقِّ است، نه جذبُ الخلقِ إلى الطبیعه، نه جذبُ الخلقِ إلى الخلق! ناصح کسی است که مردم را به الله جذب کند. جذب کردن غیر از تبلیغ است. جذب کردن غیر از سخنرانی و گفتن و نوشتن و درس گفتن است! واعظ کسی است که هنر جذب داشته باشد. وعظ جذبُ الخلقِ إلى الحقِّ است. ممکن است کسی سخنرانی کند، کتاب بنویسد، اما نتواند جاذبه ایجاد کند. جذب کردن کاری است دشوار! تا انسان خود مجذوب نباشد، اهل جذب نیست. تا خود الهی نباشد، سخنش در دلها کشش ایجاد نمی‌کند.

اینکه خدای سبحان فرمود: أَمَّا أُعْظِکُمْ بِوَاحِدِهِ (38)، پیغمبر را واعظ معرفی کرد؛ چون رفت، دیگران را می‌برد. آنکه اهل رفتن است، به همراه می‌برد. بالآخره یا می‌برند، یا می‌رود. دیگران را بردند، دیگران رفتند، و پیغمبر ما را به تعبیر صدر المتألهین (رضوان الله علیه) بردند. خدا وقتی درباره دیگر انبیاء سخن می‌گوید، می‌گوید: اینها آمدند. وقتی درباره خاتم انبیاء (ص) سخن می‌گوید، می‌گوید: من آوردمش! درباره انبیای دیگر سخن از رفتن است. درباره خاتم انبیاء سخن از بردن است. اگر درباره موسی است، می‌گوید: قُلَّمَا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا (39). و اگر سخن از سیر جهانی و الهی ابراهیم است، می‌گوید: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي.

اما وقتی سخن از سیر ملکوتی پیغمبر است، می‌گوید: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (40). فرمود: آن خدائی منزّه است که پیغمبرش را با کشش برد. علی‌ای حال انبیاء رفته اند. پیروانش را می‌برند. آنکه توان بردن دارد، واعظ است. آنکه می‌تواند به همراه عده‌ای را ببرد، واعظ است. آنکه فقط حرف می‌زند، سخنگو است، نه واعظ!! آنکه حرف می‌زند، توان جذب ندارد.

امام ششم در جواب فرمود: من کسی را وعظ می‌کنم که او إخلاد إلى الأرض نداشته باشد. آنکه در دل اش می‌گوید: سَوَاءٌ عَلَيْنَا وَ عَظَلْتُ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (43)، من چگونه او را جذب کنم؟! أَمَّا مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ فَلَا يَصْحَبُكَ، وَ أَمَّا مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا فَلَا يَذْهَبُكَ.

آنگاه دستور دادند، دیدند امام صادق نه با پول جذب نمی‌شود، زیرا در برابر پول می‌گوید: نه بنی مروان، نه بنی عباس! اگر شما امروز می‌گوئید: نه شرق و نه غرب، چون شاگرد امامی هستید که آنروز گفت: نه بنی مروان، نه بنی عباس. دید با پول جذب نمی‌شود، دید با نیرنگ و دعوت به سلسله وعاظ و سلاطین شدن جذب نمی‌شود، دستور داد خانه امام صادق را آتش زدند!

مرحوم کلینی نقل می‌کند: ناظران دیدند امام ششم پا روی امواج آتش خانه می‌گذازد، می‌گوید: أَمَّا ابْنُ أَعْرَاقِ الثُّرَي، أَمَّا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ (44). دیدند پا روی امواج آتش می‌گذازد، می‌گوید: ما فرزندان ریشه زمین هستیم. ما فرزند ابراهیم هستیم! یعنی گرچه ثمرود رفت و توی منصور دوانقی جای ثمرود نشسته‌ای؛ گرچه ابراهیم رفت و من جای ابراهیم نشسته‌ام، ولی حقّ همان است که ما بر نار مسلط هستیم. من فرزند همان ابراهیم هستیم.

پی نوشت ها:

- (1) کافی / جلد 2 / صفحه 104 / بابُ الصِّدْقِ وَ ادَاءِ الْإِمَانَةِ
- (2) کافی / جلد 1 / صفحه 25 / کتابُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ
- (3) کافی / جلد 1 / صفحه 11 / کتابُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ - با تلخیص
- (4) مفاتیح الجنان / زیارت جامعه کبیره
- (5) امالی للصدوق / صفحه 240 - با تلخیص
- (6) امالی للصدوق / صفحه 329
- (7) بحار الأنوار / جلد 40 / صفحه 318
- (8) بحار الأنوار / جلد 75 / صفحه 203
- (26) کافی / جلد 1 / صفحه 307 / بابُ الْإِشَارَةِ وَالْتَّصُّعِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)
- (27) بحار الأنوار / جلد 75 / صفحه 232 / مَوَاعِظُ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع)
- (28) بحار الأنوار / جلد 75 / صفحه 235 / مَوَاعِظُ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) ؛ با تلخیص
- (29) بحار الأنوار / جلد 1 / صفحه 213
- (30) کافی / جلد 8 / صفحه 215
- (31) کافی / جلد 8 / صفحه 215
- (37) بحار الأنوار / جلد 47 / صفحه 184
- (38) سوره سباء / آیه 46

(39) سورة اعراف / آیه 143

(40) سورة اسراء / آیه 1

(43) سورة شعراء / آیه 136

(44) کافی / جلد 1